

فصلنامه پژوهشنامه نسخه‌شناسی متون نظم و نثر فارسی

سال سوم، شماره نهم، پاییز ۱۳۹۷

معرفی و تصحیح نسخه خطی رساله‌ای در عرفان تألیف شیخ حیدر نجفی^۱

الهام روستایی‌راد^۲

دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه الزهرا

دکتر مریم حسینی^۳

استاد زبان و ادبیات فارسی دانشگاه الزهرا

چکیده

صوفیان از آغاز تاریخ تصوف، درباره اصول مکتب خود آثاری نگاشتند و به مسائل و مباحث مختلف تصوف پرداختند که می‌توان آن‌ها را دستینه (manual) نامید. احیا و تصحیح نسخه‌های خطی با هدف حفظ آرا و نگاهداشت معرفت ایرانی و اسلامی، از اهمیت فراوانی برخوردار است. نوشتار حاضر، ضمن معرفی و تصحیح رساله‌ای کوتاه از یکی از عارفان به نام شیخ حیدر نجفی، به بیان درون‌مایه‌ها و اعتقادات و مبانی عرفانی وی پرداخته است. این نسخه منحصر به فرد به شماره ۴/۱۹۶ در کتابخانه مرکزی دانشگاه اصفهان نگهداری می‌شود. این رساله کوچک در وصول به مقامات عالیه و به خواست پدر شیخ حیدر به تألیف درآمده است. هدف از نگارش آن اتصال و معرفت حق بوده و محور اصلی آموزه‌های عرفانی آن بر «محبت» مستقر شده است. در این مطالعه، ضمن تصحیح نسخه خطی دستینه‌ای قرن سیزدهمی از حیدر نجفی، به بررسی ویژگی‌های سبک‌شناسانه آن

تاریخ پذیرش: ۹۷/۶/۲۴

۱ تاریخ وصول: ۹۷/۲/۱۶

^۲ e.roostaeirad@alzahra.ac.ir

^۳ drhoseini@yahoo.com

پرداخته شده است. نتیجه این پژوهش نشان می‌دهد که در قرون اخیر علاوه بر رسوخ ابتدال و گمراهی در فرقه‌های تصوف، هنوز هم اندیشه‌های متعالی و هماهنگی شریعت و طریقت در حافظه برخی از راهروان این مسیر به جا مانده است.

واژه‌های کلیدی

نسخه خطی، رساله عرفانی، تصحیح، شیخ حیدر نجفی.

۱. مقدمه

در قرن دوازدهم، یعنی صد سال پس از درگذشت ملاصدرا، هنوز پیروی از تعالیم فلسفی وی رواج داشت. از دیگر سو، بسیاری از فرقه‌های صوفیه در ایران و هند مشغول فعالیت بودند. در قرن سیزدهم برخی از این فرقه‌ها ضعیف شدند و با انقلاب مشروطه، تقریباً تصوف خانقاهی از فرهنگ و اجتماع رخت برپست.

در میان آثار به‌جامانده از سده اخیر، رساله‌ها و متون عرفانی یافت می‌شود که به دور از اختلافات اعتقادی شیعه و سنی و تقابل عرفان و فلسفه، سخنان ناب و ارزشمندی را در خود جمع آورده‌اند. بسیاری از این نسخه‌ها، به دلیل گمنامی مؤلف و نیز انحطاط تصوف عملی، از نظر دور مانده و مورد بی‌توجهی واقع شده‌اند. رساله شیخ حیدر نجفی، یکی از این دست آثار است که به سبب در بر داشتن آموزه‌ها و اعتقادات عالی و ایده‌های شایسته، شایان توجه شمرده می‌شود.

متن حاضر، تصحیح نسخه کوتاه منحصربه‌فرد به نام رساله‌ای در عرفان اثر شیخ حیدر نجفی است. چنان‌که در اطلاعات نسخه‌شناسی این متن ذکر شده، تاریخ نگارش و خلق آن قرن سیزدهم هجری قمری است. درباره شرح حال شیخ حیدر، اطلاعاتی یافت نشد. از وی نامه‌ای خطاب به یک شیخ خوشنویس از اهالی شهرستان محلات از توابع اصفهان به نام

حاجی آخوند زین‌العابدین محلاتی در دست است. این نامه و نام خانوادگی وی که محتمل است منسوب به نجف‌آباد اصفهان باشد، و نیز محل نگهداری نسخه مورد پژوهش، گمانه‌زنی درباره انتساب وی به شهر اصفهان را افزایش می‌دهد. زمان نگارش نامه یادشده، در قرن سیزدهم هجری است. این نامه به کد دستیابی ۲۲۷۱ در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران نگهداری می‌شود. تاریخ کتابت آن در سال ۱۲۷۰ به زبان عربی و در بیان مسائل عرفانی است.

شیخ حیدر نجفی با بیانی شیوا و عمیق، به اختصار از افکار خود در صفحاتی چند سخن گفته است. سپس گزارشی مختصر از اندیشه‌ها و نیز محور فکری خود درباره تفکرات این طایفه به دست داده است. وی در سراسر متن تألیفی خود، به حدود شرع پایبند بوده و به اجرای واجبات شرعی و ادای فرایض توأم با صدق و اخلاص ابرام می‌ورزد. برخی از اعتقادات مؤلف نظیر «ذکر خفی» و «تعاون با خلق» و نیز تأکید بسیار بر «صدق و اخلاص» با آموزه‌های نقشبندیه، هماهنگی بسیار دارد. یکی از دلایل این اشتراک عقیده، رواج فرقه‌های گوناگون تصوف و در نتیجه رسوخ عقاید و اندیشه‌های ایشان در جامعه و افکار عوام و خواص بوده است.

۲. پیشینه پژوهش

درباره این نسخه هیچ‌گونه تحقیق و تصحیحی مشاهده نشده است.

۳. نگاهی به نسخه خطی رساله‌ای در عرفان

اوراق پُرمايه و ارزنده کتاب‌هایی که در طول سده‌ها و سده‌های متعدد به قلم کاتبان رقم خورده، حاصل قرن‌ها فضل و دانش بزرگان این خطه است. این آثار پس از گذراندن حوادث و رویدادهای گوناگون تاریخی، فرهنگی و اجتماعی در بسیاری از نقاط دنیا

پراکنده‌اند. در ایران، سرزمینی که همواره دستخوش فتنه‌ها و آشوب‌های سیاسی بوده، ماندن و گذر زمان را تاب آوردن موهبتی است. قرن معاصر، دورانی است که نقطه اعتلای علمی آن بر احیا و بازبینی نسخه‌های خطی و آثار کهن استوار است؛ هرآنچه در حوزه علوم به‌ویژه ادبیات پارسی محور پژوهش و تحقیق شده، بر ستونی محکم به نام آثار پیشینیان قرار گرفته که خود زمینه‌ساز کسب علم در این روزگار است.

رساله حاضر، به خطی بسیار خوش و خوانا نگاشته شده و تقریباً از هرگونه افتادگی و آسیب، مصون مانده است. در برخی موارد، کتابت واژگان نادرست بوده و یا حروفی چند، از قلم کاتب جا افتاده است. نسخه رساله‌ای در عرفان در کتابخانه مرکزی و مرکز اسناد دانشگاه اصفهان نگهداری می‌شود. شماره کتاب ۴/۱۹۶ است و صفحات ۵۰ تا ۵۹ را شامل می‌شود. جلد مجموعه تیماج سرخ است. این متن به خط نستعلیق بسیار زیبا و به رنگ سیاه انشا شده و عنوان‌ها و ابیات با رنگ قرمز برجسته شده‌اند. زبان این نسخه، فارسی و موضوع آن در باب عرفان است.

این رساله کوچک در وصول به مقامات عالیه و به خواست پدر شیخ حیدر به تألیف درآمده است. هدف از نگارش آن، اتصال و معرفت حق بوده و محور اصلی آموزه‌های عرفانی آن بر «محبت» مستقر شده است.

۱-۳. محتوای متن

عشق در اندیشه‌های بشری و در حیطه عرفان و ادبیات، جایگاه بلندی دارد. مبنای تصوف ایرانی، عشق و محبت است. صوفیه دین را در صورتی کامل می‌دانند که محبت در آن به حد کمال رسیده باشد. آنان با استناد به «يُحِبُّونَهُمْ وَيُحِبُّونَهُ» آیه ۵۵ سوره مائده، برقراری ارتباط با معبود را در عشق ورزیدن می‌جویند: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهَ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ أَذِلَّةٌ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٌ عَلَى الْكَافِرِينَ يُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَهُ يَخَافُونَ لَوْمَةً لَئِيمَةً ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ»؛ ای کسانی که ایمان آورده‌اید هرکس از شما از دین خود برگردد به‌زودی خدا گروهی [دیگر] را می‌آورد که آنان را دوست

می‌دارد و آنان [نیز] او را دوست دارند [اینان] با مؤمنان فروتن [و] بر کافران سرفرازند در راه خدا جهاد می‌کنند و از سرزنش هیچ ملامتگری نمی‌ترسند. این فضل خداست آن را به هر که بخواهد می‌دهد و خدا گشایشگر دانا است.

در میان صوفیه، نگارش و ثبت اعتقادات مرسوم نبوده است؛ با وجود این، عده‌ای نیز نگارش عقاید و تعالیم خود را ضروری می‌دیدند که البته برای آیندگان سرمایه‌ای بی‌بدیل شمرده می‌شود. عارفانی نظیر ابوالقاسم قشیری (۳۷۶-۴۶۵ق)، هجویری (م. ۴۶۵)، آثار سهروردی (۵۴۹-۵۸۷ق)، شیخ نجم‌الدین کبری (م. ۶۱۸)، شیخ نجم‌الدین دایه (۵۷۳-۶۵۴ق) و صدها رساله عرفانی گمنام و یا شناخته‌شده که اگرچه همگی بر یک نظام فکری سیر می‌کنند، غور و تفکر در هر کدام، بابی است گشوده به عالمی دیگر.

نمونه‌ای از این نوشته‌ها را در دست داریم که بسیار ابتکاری است و آن بخش زیادی از روزنامه خصوصی بهاء‌الدین ولد، پدر ارجمند مولانا جلال‌الدین رومی است که سعی می‌کند اعمال و افکار روزانه‌اش را تجزیه و تحلیل کند. در فتوحات ابن عربی می‌خوانیم که مربیان آن شیخ اندلسی نیز عادت داشتند همه آنچه را می‌کردند و می‌گفتند یادداشت کنند و رسمشان این بود که آن نوشته‌ها را پس از نمازهای شبانه خود بازمی‌خواندند. حکیم ترمذی و فضل استرآبادی خواب‌های خود را به قلم می‌آوردند. ابن عربی سوابق دقیقی از تجربه‌های عرفانی خود در فتوحات مکیه خویش ضبط کرده است (زرین کوب، ۱۳۸۳: ۶۸).

عارفان دیگری نظیر حارث محاسبی برای محاسبه نفس خود، اعمال روزانه‌شان را ثبت می‌کرده‌اند. شیخ روزبهان بقلی شیرازی نیز تألیفات زیادی در باب شرح و تفصیل آراء عرفانی و نیز مکاشفات و تجارب عرفانی خود دارد.

شیخ حیدر نجفی با اشاره به اینکه حین نگارش این سطور، در قبضه تصرف حق بوده است، با درایتی ظریف، اعتقادات خود را القا کرده و با یقین قلبی از اهمیت برخی مراتب و مدارج سخن می‌گوید. برخی از عقاید وی در این مختصر، با آنچه صوفیه از آغاز تاریخ

تصوف بر آن تأکید ورزیده‌اند مطابق می‌کند؛ معارفی نظیر باور به نقش محوری عنصر محبت در آموزه‌های عرفانی و نیز معرفت و شناخت حق که متضمن اعمال ظاهری صوفی است. تعهد و الزام بسیار به انجام واجبات دینی و قرائت قرآن، متابعت از سیره نبوی، التفات تام به احادیث و روایات از سایر مبانی اعتقادی دینی شیخ حیدر است.

در خط فکری صوفیه، همواره اصول و آدابی مستقر شده‌اند که از دید هیچ طریقت، هیچ فرقه و هیچ مذهبی پنهان نمانده است. آنچه از بررسی متون اعتقادی صوفیه برمی‌آید، نشان‌دهنده این است که بعضاً در مقاطعی از زمان به دلایل گوناگون، در بیان و باور به برخی از این مبانی تغییرات و اختلاف‌نظرهایی پیش آمده؛ از جمله اعتقاد به عنصر «توکل» که در میان فرق و دسته‌ای مختلف، برداشت‌های متنوعی از آن شده است.

۴. ارکان فکری نویسنده

رساله با کلام نبوی آغاز می‌شود و از ابتدای سخن به کسب معرفت تأکید می‌شود. به دیگر سخن، اعمال ظاهری تابع معرفت هستند. وی دستیابی به معرفت را موقوف به متابعت امر نبی می‌داند. هرکس به قدر متابعت از امر نبی، به کمال نائل می‌شود و همان طور که همواره از این مطلب یاد شده است، پیامبر اکرم (ص) اکمل انسان‌ها و موجودات است. اصرار و تأکید به ادای فرایض دینی یکی از درون‌مایه‌های پررنگ این رساله است.

بنا بر اصول عرفان، کدورت دل مایه حجاب است و به تبع آن دوری و غفلت از ذات حق که زاییده سرکشی و عدم تعلق به امور دینی است. هر عبادتی که صورت گیرد، شایسته اخلاص و صدق است. اگر اقرار به زبان و اخلاص در دل وجود نداشته باشد، شائبه و آلاشی تمام بر روح مسلمان واقع می‌شود. ضرورت صدق به هنگام خواندن قرآن و اعتقاد به نزول آن از جانب حق، همچنان لازم است.

در ادامه، شیخ حیدر به برآوردن حوائج مسلمانان هم‌نوع تأکید بسیار می‌ورزد. وی بر آن

است که معاونت برادر دینی و رفع احتیاجات ایشان، به‌ویژه یاری رساندن به طایفه‌ای که رو به حق دارند، موجب جلای روح و صفای باطن است؛ زیرا ایشان محبوب خداوند هستند و برای محبت وی خلق شده‌اند. بر اساس ارتباط اسم و مسمی در عرفان، هرکس به ایشان یاری رساند، مظهر و مجلای اسم الکافی خواهد بود.

از دیگر تعالیم این رساله، می‌توان به تخلّق به صفات الهی اشاره کرد. مسائلی نظیر «عدم توجه به غیر از محبوب»، «عدم التفات به محبوبی صاحب‌جمال‌تر»، «ذکر و یادکرد در تمامی احوال»، «رفع حجاب برای رسیدن به قرب» و «مناجات»، از سایر آموزه‌های اعتقادی این رساله است.

۵. تصوف پس از عصر صفوی

میراثی که از تصوف به جا مانده، آثاری است ارزشمند که عالم‌ترین و دانشورترین افراد را به تفکر و تأمل وامی‌دارد. از دیگر سو، از ابتدای دوران تصوف، همواره آرایش‌ها، مفسده‌ها و گزاف‌کاری‌هایی نیز دوشادوش تصوف راستین وجود داشته است. اگرچه عده‌ای پایان عصر تصوف راستین را در دوره تیموری می‌دانند، اما در عصر صفوی نیز هنوز رد پای تصوف علمی و مدرسی به‌وضوح دیده می‌شود. از دوران محیی‌الدین ابن‌عربی آثار علمی و صوفیانه تعلیمی و مدرسی به وجود آمد. در دوران صدرالدین شیرازی (م. ۱۰۵۰) فلسفه و عرفان و باورهای دینی به هم نزدیک شد و صدرالدین کوشید تا تضادهای نادرستی را که میان عناصر مذکور بود از میان بردارد. به دیگر سخن، عصر صفوی را باید دوران نزدیکی اندیشه‌ها و تلفیق فلسفه و عرفان و شریعت دانست (تمیم‌داری، ۱۳۷۳: ۶۵۵).

بدیهی است پس از گذشت حدود هزار سال از شروع تاریخ تصوف و تولد فرقه‌ها و طریقت‌های گوناگون در مناطق مختلف ایران و به‌ویژه خراسان، آنچه در قرون اخیر به دست ما می‌رسد، عصاره‌ای دستچین‌شده از تمامی اعتقادات است. آنچه از کلام شیخ حیدر

نجفی برمی‌آید، آگاهی و بیداری ذهن در بیان نقاوه اعتقادات صوفیه است. پس از ظهور عرفان نظری توسط جناب ابن عربی (۵۶۰-۶۳۸ق) و پیدایی مکتب وحدت وجود، بسیاری از طریقت‌های پس از وی به این مبانی باورمند و مشتاق بوده‌اند. طریقت‌های مولویه، بکتاشیه، نوربخشیه، نعمت‌اللهیه و به‌ویژه طریقت نقشبندی، از انشعابات طریقت ابن عربی به شمار می‌روند.

عصر صفوی، عصر تعامل میان تصوف و تشیع است و حتی در دوره شاه سلطان حسین که تسلط فقیهان به اوج خود رسیده بود، باز هم به گواهی حزین لاهیجی، تعلیم و تعلم عرفان و حکمت در اصفهان رایج بود (ذکاوتی، ۱۳۹۰: ۴۵۲). به دلیل استقرار حکومت در اصفهان و به تبع آن، حضور شعرا، علما و اهالی عرفان در نزدیکی دربار، این بار اصفهان مرکز تصوف شیعه شد. این تجدید عهد به کمک عالمان و حاکمان عصر صفوی شکل گرفت. آنان کوشیدند هرآنچه از تصوف پیشین که شایان نقد و اصلاح بود، به کناری گذارند و حقایق و علوم تصوف را از آثار غزالی و ابن عربی کسب کنند.

در قسمت اول از عهد صفوی، چه در میان عالمان دین و چه در بین حکیمانی که عادتاً تألیف‌هایی در برخی از دانش‌های شرعی نیز داشتند، تمایل به عرفان و وارد شدن در بحث‌هایی از قبیل یگانگی هستی و گرایش به عشق و مکاشفه عرفانی را می‌توان مشاهده کرد (صفا، ۱۳۹۰: ۲۰۴). افرادی نظیر شیخ بهاء‌الدین عاملی (م. ۱۰۳۱)، میرفندرسکی (م. ۱۰۵۰)، ملاصدرالدین شیرازی (م. ۱۰۵۰) و تعدادی دیگر را می‌توان از این دست شمرد. افرادی دیگر نظیر ملا محمدباقر مجلسی (م. ۱۱۱۰) هم از دشمنان جدی صوفیه در این عصر به شمار می‌روند. به سبب سختگیری‌هایی از این دست، بیشتر طریقت‌های تصوف ایرانی از آغاز قرن دوازدهم هجری به بیرون از مرزهای ایران انتقال یافتند (همان: ۲۲۱). اما تا میانه قرن دوازدهم هجری، صوفیان چه در ایران و چه در برون مرزها، آثاری در عقاید و اصول صوفیه و اصطلاحات عرفانی از خود به جای گذاشتند. هیچ‌یک از این

کتاب‌ها و دفترها، ارزش آثار عارفان بزرگ گذشته را ندارند، نه از حال و ذوق و فصاحت آنان در اینجا اثری هست و نه از عمق فکر و اندیشه آنان. در آن‌ها بیشتر به بیان آیین‌ها و سنت‌ها، تعبیرها و اصطلاح‌ها و یا تکرار مطالب گذشتگان با شرح و بیانی که درخور زمان باشد توجه شده است (همان: ۲۲۲).

مبتذل دانستن عرفان و تصوف این دوره، به‌طور کامل قطعی و مستند نیست. از لحاظ تألیفات و آثار مکتوب، عرفای این دوره بی‌شک قابل مقایسه با ادوار گذشته نیستند که دو دلیل عمده را می‌توان در این امر دخیل دانست: یکی آنکه دوره مدنظر مقارن با سبک بازگشت است که به‌دلیل تکرار و عدم خلاقیت، از جایگاه ممتازی برخوردار نیست و به تبع سبک بازگشت، اشعار عرفانی این دوره هم از لحاظ ادبی، چندان ارزش و تازگی ندارند. دلیل دیگر آن است که اکثر عرفای این دوره همواره دچار تعقیب و تنبیه و خانه‌به‌دوشی بوده‌اند؛ بنابراین زمان و فراغ خاطر کمتری برای پرداختن به تألیف و تصنیف داشته‌اند و برای همین، آثار کمتری هم از آن‌ها به جا مانده است (ایرج‌پور، ۱۳۹۰: ۳۲).

با وجود قدرت و سلطه طریقت‌هایی نظیر نوربخشیه، نعمت‌اللهیه و نقشبندیه و متعاقب آن، تأثیرپذیری از عقاید ایشان، آنچه از متن این رساله برمی‌آید، نگارنده این پژوهش را از صوفی خواندن شیخ حیدر برحذر می‌دارد؛ زیرا بسیاری از مشایخ طریقت، این بار یعنی در عصر صفوی و قاجار، از میان فقها و یا از خانواده‌های روحانی عصر برخاسته بودند (نک: زرین‌کوب، ۱۳۶۹: ۳۳۸). در این دوران، فرقه‌های صوفیه نظیر نورعلیشاه در اصفهان و نقشبندیه در کردستان از قدرت ویژه‌ای برخوردار بودند. اگرچه میان فقها و صوفیه همواره کشمکش‌ها و تضادهایی ایجاد می‌شد، برخی از فقها نظیر ملا هادی سبزواری (م. ۱۲۸۹) به تصوف نگاهی عمیق داشته و به آراء آن باورمند بودند. از وی علاوه بر آثار بسیاری در حکمت و فلسفه، شرح *ابیات دشوار مثنوی مولانا* نیز به جا مانده است. البته با شروع انقلاب مشروطیت و پس از آن، روزبازار تصوف در ایران تقریباً به پایان رسید (همان: ۳۴۹).

۶. سبک‌شناسی متن رساله‌ای در عرفان

۱-۶. سطح زبانی و ویژگی‌های لغوی

۱-۱-۶. کاربرد واژگان عربی

بسامد واژگان عربی در متن بسیار زیاد است؛ به گونه‌ای که واژگانی که ریشه فارسی دارند (بدون احتساب حروف اضافه، ربط و شرط) بسیار محدود است.

۲-۱-۶. اصطلاحات عرفانی

به دلیل حاکمیت فضای عرفانی بر متن، غلبه اصطلاحات عرفانی و نقش آفرینی زبانی آن‌ها بسیار مشهود است. تعدادی از واژگان نظیر معرفت، محبت، قُرب، فقر، شهود، آینه، دل و... از اصطلاحات عرفانی به شمار می‌روند. در متن و در ساختار جملات، سایر واژگان از متعلقات مسائل و مبانی عرفانی هستند؛ واژگانی نظیر عبادت، ظهور، تأویل، استدلال، وجود، تأویل، متابعت، ظاهر و باطن و... که در بیان اعتقادات مؤلف کاربرد معنایی دارند.

۳-۱-۶. کاربرد واژگان و ترکیبات خاص

از آنجا که هدف از نگارش این متن، نگاهی به احکام و معارف عرفانی بوده است، اثری از برجستگی‌های زبانی و بیانی و تعهد به زینت بخشیدن به متن در آن به چشم نمی‌خورد. برخی از ترکیبات عربی در نقش قید در ابتدا و میانه جملات، بارها دیده می‌شود. ترکیباتی نظیر حسب الکمال، علی الدوام، علی الخصوص، محتاج الیه، علی هذا القیاس.

۴-۱-۶. استعمال واژه «ولیکن» به جای «ولیکن»

یکی از مواردی که در نگارش واژگان جلب توجه می‌کند، نوشتار واژه ولیکن به جای ولیکن است: «ولیکن او نمیداند که دوستی او به چه طریق حاصل می‌شود.» این واژه بارها در متن به کار رفته است.

۷. ویژگی‌های نحوی

۱-۷. کوتاهی و بلندی جملات

در این رساله، جملات طولانی بسیار دیده می‌شود. نخستین آسیب این ویژگی، عدم دسترسی آنی به معانی و منظور محوری متن است، به نحوی که خواننده ناچار به خواندن مجدد جملات و تأمل بیشتر در معانی می‌شود. برای نمونه پاراگراف دوم رساله ذکر می‌گردد:

«ملتمس از ناظران اینکه مؤلف را در میان نبینند و او را در قبضه تصرف حق چون قلم در دست کاتب دانند و چون او را در میانه نبینند، در زمره این طایفه که علوم ایشان از حق بی‌واسطه حاصل شده است؛ زیرا که وجود مجازی را پیش ایشان حکم عدم است؛ کما قال بعض العارفين مخاطبا لاهل النظر اخذتم علومكم من الرسوم ميتاً عن ميتٍ و اخذنا علومنا عن الحي الذي لا يموت و من كان وجوده مستفاداً من غير محكمه عندنا حكم الا شىء فليس المعارف معول غيرالله البته بالله استعين و عليه اتوكل لا حول و لا قوه الا بالله و ما خلقت الجن و الانس الا ليعبدون.»

۲-۷. کاربرد (را) نشانه مفعول

غالب استعمال «را» به نشانه مفعول مربوط است. در متن موارد دیگری نظیر فک اضافه و حرف اضافه نیز دیده می‌شود، اما تعداد آن بسیار محدود است.

۸. سطح ادبی

این متن به قلمی بسیار شیوا نگاشته شده است. هنگام خواندن سطور، تمامی عقاید به گونه‌ای آرام و به دور از تحکم بر ذهن خواننده می‌نشینند. مؤلف در اثنای نگارش، از داستان‌ها و حکایات مرسوم میان صوفیه بهره برده است. استعمال عبارات عربی، احادیث و آیات قرآن و نیز ابیات شعری، شواهدی بسیار نیکو و مناسب برای مطالب مذکور در متن به شمار می‌رود.

۱-۸. استعمال آیات و احادیث

آیانی نظیر «كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ» (قصص: ۸۸)، ما خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ (ذاریات: ۵۶)، قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ (آل عمران: ۳۱) و احادیثی مانند «لَقَدْ تَمَنَّى اثْنِي عَشَرَ نَبِيًّا إِنَّهُمْ كَانُوا مِنْ أُمَّتِي^۱، مِنْ عَمَلٍ بِمَا عَلِمَ أَوْرَثَهُ اللَّهُ عِلْمَ مَا لَا يَعْلَمُ^۲» در متن به کار رفته است.

۲-۸. ابیات شعری

در این رساله، تعدادی ابیات شعری متناسب با مضمون عرفانی رساله به چشم می‌خورد:

از درون شو آشنا و از درون بیگانه‌وش اینچنین زیبا روش کم می‌بود اندر جهان
به نور طلعت تو دیده‌ام جمال تو را به آفتاب توان دید کآفتاب کجاست

۹. آرایه‌های ادبی و ویژگی‌های رسم‌الخطی

در متن، آرایه ادبی برجسته و مشهودی به چشم نمی‌خورد.

۹-۱. استعمال «ک» به جای «گ»

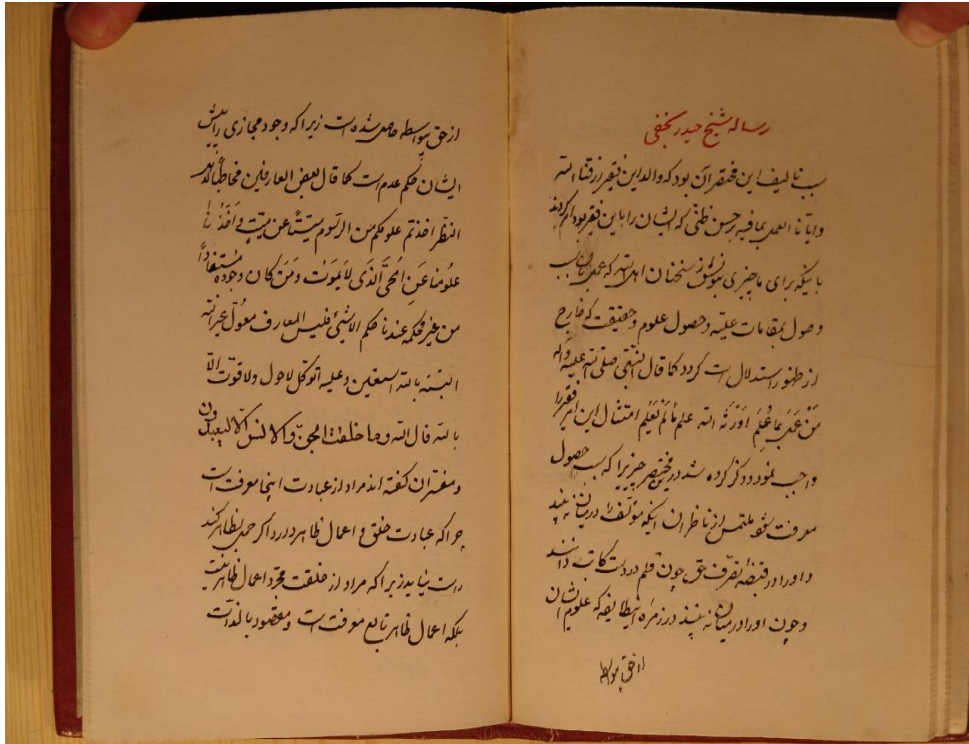
در سرتاسر متن، واژگانی نظیر دیگران به جای دیگران، گردد به جای گردد، همگی به جای همگی، اگرچه به جای اگرچه و بسیاری شواهد دیگر دیده می‌شود.

۹-۲. نشانه مفعول: «بر حُسن ظنی که ایشان را به این فقیر بود» (پاراگراف اول).

۹-۳. نشانه فک اضافه: «اتفاق است مجموع محققان را» (سطر سیزدهم).

۹-۴. به معنی «برای»: «او را از معانی ایشان نصیب تمام است» (سطر بیست و هفتم).

صفحه نخست از این رساله برای نمونه الحاق شده است:



رساله‌ای در عرفان

آغاز:

«سبب تألیف این مختصر آن بود که والد این فقیر، رزقنا الله و ایانا العمل بما فیہ، بر حُسن ظنی که ایشان را به این فقیر بود، امر کردند به اینکه برای ما چیزی بنویس از سخنان اهل الله که عمل به آن، سبب وصول به مقامات علیّه و حصول علوم و حقیقت که خارج از ظهور استدلال است، گردد. کما قال النبی صلی الله علیه و آله: مَنْ عَمِلَ بِمَا عَلَّمَ أَوْرَثَهُ اللهُ عِلْمَ مَا لَمْ يَعْلَمْ.»

امثال^۳ این امر فقیر را واجب نمود و ذکر کرده شد در این مختصر، چیزی را که سبب حصول معرفت شود. ملتمس از ناظران اینکه مؤلف را در میان نبینند و او را در قبضه تصرف حق چون قلم در دست کاتب دانند و چون او را در میان نبینند، در زمره این طایفه

که علوم ایشان از حق بی‌واسطه حاصل شده است، زیرا که وجود مجازی را پیش ایشان حکم عدم است؛ کما قال بعض العارفين مخاطباً لاهل النظر اخذتم علومکم من الرسوم میتاً عن میتٍ و اخذنا علومنا عن الحی الذی لا یموت و من کان وجوده مستفاداً من غیر محکمه عندنا حکم الا شیء فلیس المعارف معول غیرالله البتہ بالله استعین و علیه اتوکل لا حول و لا قوۃ الا بالله و قال الله: «ما خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ» (ذاریات: ۵۶). و مفسران گفته‌اند مراد از «عبادت» اینجا «معرفت» است، چراکه عبادت خلق و اعمال ظاهر دارد اگر حمل به ظاهر کند، راست نیاید؛ زیرا که مراد از خلقت مجرد، اعمال ظاهر نیست بلکه اعمال ظاهر، تابع معرفت است و مقصود بالذات او است و بعضی از صوفیه ليعبدون را بر حقیقت خود گذاشته‌اند، چراکه عبادت نزد ایشان، متناول^۴ اعمال ظاهر و باطن اوست و معرفت از اعمال باطن است، پس احتیاج بدین تأویل نباشد و اتفاق است مجموع محققان را که معرفت حاصل نمی‌شود بی‌متابعت پیغمبر و متابعت کردن او موقوف است بر دانستن آن چیز که متابعت در آن می‌باید کرد.

پس بدان که نبی را صلی الله علیه و آله قولی است و فعلی است و حالی است، قول او تعلق به زبان دارد و فعل او تعلق به ظاهر دارد و حال او تعلق به باطن دارد. متابعت مر نبی صلی الله علیه و آله را آن است در قول که بر زبان آنچه خلاف شرع اوست، نرود و مثل غیبت و دروغ و سخنی که سبب ایذای مسلمانی باشد و غیر آن و اگر گوید که سبب نورانیت دل او گردد و مثل قرآن خواندن و ادعیه مؤثره که ثابت شده است از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله، و ترغیب کردن بندگان خدای تعالی را به متابعت شریعت او و باید که در خواندن قرآن و ادعیه چنان کند که زبان او مقرر باشد از آنچه در دل دارد. اگر نه چنین باشد، شاهد روز است و اگر این است، در خواندن قرآن باید که دل او اعتقاد کند که این کلام خداست عزوجل و از سر تعظیم شروع کند و متابعت امر نبی را صلی الله علیه و آله، و در فعل آن است که ظاهر خود را مزین به شریعت او کرده‌اند و ترک سنن و آداب او

نکند و به آن مقدار که ترک متابعت او کند، او را نقصان واقع می‌شود و معاونت کردن برادر مؤمن به دست و سایر جوارح در چیزی که ایشان محتاج به آن چیزند، همه نور و صفاست علی‌الخصوص معاونت طایفه‌ای که ایشان را توجه به حق باشد، زیرا که ایشان را حق سبحانه برای محبت خود آفریده است، ظاهر گردانیده و دوست می‌دارد که ایشان را علی‌الدوام توجه به جانب او باشد؛ چرا که در این حال، دل ایشان آینه جمال‌نمای اوست و ایشان را به واسطه بشریت، توجه به اکل و شرب و مسکن و لباس واقع می‌شود و در این حال به مقدار تعلق، غباری در آینه دل ایشان ظاهر می‌شود و به قدر غبار، از شهود آن جمال دور می‌افتد. هر آن صاحب‌دولتی که حضرت حق سبحانه و تعالی توفیق آن دهد که محتاج‌الیه^۵ ایشان را کفایت کند، او را از معانی ایشان نصیب تمام است، از برای آنکه چون محتاج‌الیه ایشان را رجوع به حال خود میسر شود، پس گویا که همچنان است که او دل ایشان را متوجه به حق گردانیده است و از این بهتر در دل؛ تحقیق این سخن آن است که این مرد کفایت‌کننده محتاج‌الیه مظهر اثر صفت اسم **الکافی** گشته است، به شرط آنکه از جهت صدور این شاکر باشد؛ چرا که شکر در این حال دلیل است بر آنکه او خود را در میان ندیده است و در حدیث وارد است که هر که متخلّق به یکی از اخلاق الهی شود، آتش دوزخ را با وی کاری نیست و باطن او را به رسول صلی الله علیه و آله مراتب است از نفس و دل و سرّ و غیر آن و در هر مرتبه‌ای از مراتب، او را حضرت حق تعالی، کمالی عطا کرده است مناسب آن مرتبه و متابعت می‌باید کردن. اگرچه دانستن مراتب معنوی نبی صلی الله علیه و آله، علی حسب الکمال در وسع هیچ‌کس از انبیا و اولیا نیست، لیکن هرکسی به مقدار متابعت او مرئی را صلی الله علیه و آله از این کمالات نصیبی است و متابعت او مرئی نفس نبی را در مرتبه نفس آن است که مخالفت هوای او کرده شود و بازداشته آید از آنکه میل به چیزی کند که خلاف شرع است و چون مداومت بر این کرده شود، نفس متابع را به نفس او نفس مناسب حاصل شود و به قدر مناسب از صفات او، نفس متابع جذب کند؛

همچنان که فایده‌ای که دود دارد، او را به واسطه‌ی مناسبت است که آتش را جذب کند و به مقدار آنکه از صفات او جذب کند، به آن مقدار از درجه‌ی تقلید، ترقی کند و علی‌هذا القیاس در هر مرتبه که متابعت می‌کند او را به قدر متابعت، مناسبت به آن مرتبه حاصل است و به قدر مناسبت به آن مرتبه از کمالات آن مرتبه او را نصیب است و چون متابعت به کمال رسد، به حکم قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ حضرت حق او را دوست گیرد و محرم اسرار او گرداند. اگرچه در حقیقت این دوستی عاید به حضرت محمد رسول الله است زیرا که دوست داشتن حق، او را به واسطه‌ی اتصاف به صفات نبوی است؛ اگرچه استعداد اتصاف او محض فضل و کرم است و چون نیک‌بنگاری حضرت حق جلّ ذکره در هر مرتبه‌ای از مراتب جز خود را دوست نداشته.

يحبهم و يحبونه چه اقرار است به زیر پرده مگر خویش را خریدار است^۶

زیرا که دوست داشتن صاحب جمال، آئینه را لذاته نیست؛ بلکه از مشاهده خود دوری است: پس در حقیقت خود را دوست داشته است. حضرت حق در آئینه‌ی وجود است انبیا و اولیائے به مقدار استعداد ایشان به ذات و صفات تجلی کرده است و هر آئینه که استعداد پیش ظهور آثار تجلیات در او تمام‌تر، بواسطه‌ی این بعضی از انبیا را فضیلت است بر بعضی، وَ لَقَدْ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ^۷. آیه اشارت به آن فضیلتی است چون استعداد آئینه‌ی محمد صلی علی علیه و آله، و اکمل و اتمّ از مجموع بود، ظهور آثار تجلیات ذات و صفات در او اتمّ از مجموع ظاهر شد و چون امت را به واسطه‌ی متابعت از مجموع نصیب است، خلعت کنیم خیر امت را در بر ایشان پوشانیده، از اینجاست که پیغمبر صلی علی علیه و آله فرمود: «وَلَقَدْ تَمَنَّا اثْنَيْ عَشَرَ نَبِيًّا إِنْهُمْ كَانُوا مِنْ أُمَّتِي»^۸ چراکه ایشان دانسته بودند که اکمل همه اوست و او را کمالی است که دیگران را نبود و نیز دانسته بودند که حصول این، باز بسته به متابعت اوست صلی علی علیه و آله، علوّ همت ایشان این تقاضا کرد که بی‌متابعت حضرت رسالت صلی الله علیه و آله به هیچ مرتبه از مراتب علیّه نمی‌توان رسید. پس باید دانست که

متابعت او علی حسب الکمال در آن است که دل متابع را به غیر حق به هیچ چیز تعلق نباشد و انقطاع از علایق و عوایق، بالکلیه بی‌محبت حاصل نمی‌شود. اگرچه محبت از مواهب است، لیکن ظهور مواهب به تدریج به حصول شرایط است و سرمایه این خالی کردن دل است از هرچه جز اوست و این طریقه‌ای است و آن آن است که ابتدا نام محبوب را می‌گوید و به دل می‌اندیشد که این نام وی است و این چنان باید که هیچ لحظه غافل نباشد تا چنان گردد که در دل او عوض حدیث نفس همین اندیشه ماند، چون چنین گشت، باید که ترک نکند و بر همین مداومت کند، تا چنان شود که از این اندیشه لذتی به دل وی رسد و بر همین مداومت نماید تا غایتی که دل او از مجموع لذات منقطع شود. الا ازین لذت و در این حال، تعلق او به غیر او به چیزی دیگر نباشد و همگی دل او مشغول او گردد، چنان‌که اگر خواهد که به تکلف به چیز دیگر به محبت تعلق دهد، نتواند. در این حال او را مرتبه مکالمه و مناجات دست دهد، چنان‌که اگر سخنی گوید به او گوید، و در هرچه نظر کند، گویا او را می‌بیند:

از بس که دو دیده در خیالت دارم در هرچه نظر کنم تو را پندارم^۹

و او را در این مرتبه، حضور بی‌غیبت حاصل شود و دیده دل، او را نوری دهد از جمال خود تا بدان نور، مشاهده جمال او کند و گوشی دهد که ازو شنود و زبانی دهدش که به او مناجات کند:

به نور طلعت تو دیده‌ام جمال تو را به آفتاب توان دید کآفتاب کجاست^{۱۰}

و چون چنین شود آشغال ظاهری از علاقه معنوی مانع نیاید زیرا که به باطن با حق سبحانه و تعالی، پیوسته در مشاهده و مناجات است و به ظاهر با خلق، و بلوغ سالک اشارت به این است کما قالت رابعه رضی الله عنها:

انسی جعلتک فی الفؤاد محدثی جسمی و حبیب قلبی فی الفؤاد^{۱۱}

از درون شو آشنا و از درون بیگانه‌وش / اینچنین زیبا روش کم می‌بود اندر جهان^{۱۲}

هر آن صاحب‌دولتی را که در دنیا دل او را اینچنین تعلق به حق سبحانه و تعالی حاصل شود و چون روح از بدن او جدا شود، او را اتصالی دست دهد بی‌مانعی. چراکه دل در حال حیات اگرچه او را به صورت وصول حاصل می‌شود، لیکن به مقتضای بشریت گاه‌گاه حجاب رقیق دل را حاصل می‌شود و بعد از انقطاع روح از بدن، حجابی که به‌واسطهٔ بشریت می‌بُود، نماند. پس اتصالی بی‌مانع بعد از انقطاع روح از بدن دست دهد و این را تمثیلی است و آن آن است که اگر مردی را خواهند شیفتهٔ جمال صاحب‌جمالی سازند، طریق آن است که بگویند در فلان شهر یا در فلان محله صاحب‌جمالی چنین و چنان است، تو می‌باید که او را دوست داری زیرا که در دوستی او بسی لذت است و او را به مجرد شنیدن، میل شود به دوست داشتن او، چراکه آدمی مجبول^{۱۳} است به دوستی چیزی که لذت در آن است. ولیکن او نمی‌داند که دوستی او به چه طریق حاصل می‌شود و طریقهٔ او آن است که بگویند دوستی به این طریق حاصل می‌شود که نام او را بسیار گویی و دل را به غیر از وی به چیز دیگر مشغول نداری. و چون چنین کند، او را به او میلی حاصل شود و چون بر همین صفت مداومت کند، میل او زیادت شود. لذتی او را از این میل حاصل شود، و چون لذت حاصل شود، میل او بیشتر شود و چون این علاقه دست دهد، اختیارش نماند. چنان‌که اگر خواهد و اگر نخواهد، او را دوست دارد. چون آنجا رسد چنان شود که همگی دل، او را دوست دارد. چون دیگر هیچ اندیشهٔ غیر نماند و از غایت مشغولی به محبوب نام محبوب را نیز فراموش کند و در این حال سلطنت محبت بر او استیلا آرد و طرفین خود را که محبّ و محبوب است به رنگ خود که وحدت صرف است، ظاهر گرداند. چون معلوم شد که حصول محبت به مشغول شدن به نام اوست، بدانکه بهترین اذکار لا اله الا الله^{۱۴} است، زیراکه این کلمه مرکب از نفی و اثبات است. حجابی که بنده را حاصل شده است، به‌واسطهٔ انتقاش^{۱۴} صور کونیه است در دل، و در این انتقاش اثبات غیر است و نفی حق.

پس قرب حاصل نشود بی دفع حجاب و آن، آن است که اثبات حق کنی و نفی غیر، آنچنان که مفهوم این ذکر است. پس اگر نبندی، خواهد که مشغول شود، باید که اَمَل را کوتاه کند و حصر کند حیات خود را بر نفی، که وی بر آن است و آن را آخر انفاس خود دانسته به ذکر «لا اله الا الله» به این طریق مشغول شود که در «لا اله» هرچه غیر حق است، از دل دور کند و در «ألا الله» حق جلّ و علا را به معبودی و محبوبی ملاحظه کند چنان که هر باری که «لا اله» گوید، به دل گوید نیست هیچ معبودی مگر حق، و باید چنان مشغول شود که هیچ ترک نکند و در همه حال به این مشغول باشد و اگر ناگاه غافل شود، باید که چنان شود که اگر مردی درّی با قیمت گم کند، ناگاه یادش آید او را چه حال پیدا شود! او را نیز همان حال شود و شدن این حال، دلیل است بر متأثر شدن دل از ذکر و چون برین مداومت نماید تا به درجه‌ای رسد که اگر او ترک کند، دل او مشغول است و به این بسنده نکند و مشغول باشد تا به درجه‌ای رسد که یاد حق بر چیزهای دیگر غالب شود و همچنین مداومت کند تا به درجه‌ای رسد که همگی دل او به حق سبحانه مشغول شود و این وقتی بود که سلطان محبت بر دل او استیلا آرد و دل را از محبت غیر خالی گرداند و چون چنین شود که دل او را به غیر تعلق نماند، تعلق او به حق درست شود و اگر سخنی گوید، با او گوید و در هرچه نظر کند، او را پندارد. زیرا که حق سبحانه دل را چنان آفریده است که بی تعلق نباشد و چون تعلق او از غیر منقطع شود، هر آینه با او گوید و از او شنود و او را ببند و پیوسته با حق در مناجات باشد و در این مرتبه، ذکر صفت ذاتی دل گردد و حقیقت ذکر که منزّه از حرف و صوت است، با جوهر دل یکی گردد و همگی دل دوست گیرد و میان آنکه با دوست گیرد و آنکه همگی دل دوست گیرد، نتیجه محبت مفرط بود که آن را عشق خوانند و از اینجا به درجه‌ای ترقی کند که هستی موهوم ذاکر در هستی حقیقی مذکور نیست گردد و از اینجا بود که ذاکر عین مذکور گردد و ذاکریت مبدل شود به مذکوریت و حقیقت لا یذکر الا الله آشکارا شود. چون هستی موهوم خود را نیست ببند، سرّ کُلّ شیء هالک إلاّ

وَجْهَهُ أَشْكَارًا غَرَّدَ وَ جَمَالَ لِمَنِ الْمُلْكُ الْيَوْمَ لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ. نقاب از چهره گشاید و چون معلوم شد که متابعت سبب حصول این مراتب علیه است، پس اگر بلندی خواهد که اینچنین سعادت‌ی او را زود دست دهد باید که همنشینی با طایفه‌ای کند که ظاهر ایشان مطابق شریعت محمد رسول الله است و باطن ایشان به واسطه متابعت او در مراتبی که ذکر شده مظهر کمالات او گشته چراکه حضرت جل و جلاله دل را آنچنان آفریده است که با هر که همنشینی کند از صحبت او متأثر شود و این خود به ذوق، پیش همه معلوم است که اگر کسی پیش ما پژمرده نشیند، او نیز غمگین می‌شود و اگر او نیز نزد اهل طرب نشیند که بسط بر او غالب است، او را نیز همان صفت غالب می‌شود و اگر مداومت به صحبت هر یک از این دو کس کند که ایشان را این دو صفت غالب است، او را نیز همین دو صفت غالب شود.»

۱۰. نتیجه‌گیری

نسخه‌های خطی به‌جامانده از دوران پیشین، گنجینه‌گران‌بهای است که توجه و غور در آن علاوه بر زنده نگه داشتن این میراث، موجب دستیابی مستقیم به نظریه‌های فکری، سطوح زبانی و کلامی و همچنین آراء برجسته‌ای است که در شاخه‌های گوناگون و علوم مختلف است.

نسخه خطی رساله‌ای در عرفان نوشته شیخ حیدر نجفی، دستینه‌ای است که در جست‌وجوهای نگارندگان اثری از نسخه دیگر آن یافت نشد. همان گونه که بسیاری از نوشته‌هایی که در این باب تألیف شده‌اند، در صورتی که بی‌نام مانده‌اند، کاتبان به آن‌ها نام رساله‌ای در عرفان داده‌اند. آنچه مهم است، محتوای متن است که بنا بر مجموع آرای شیخ حیدر، از سیر اعتقادی عرفان وحدت وجودی حکایت می‌کند.

پی‌نوشت‌ها

۱. مضمون این سخن مطابق با عنوان «باب ما رَوَى فِي أَنْ الْأئِمَّةِ اثْنَا عَشَرَ وَ إِنَّهُ مِنْ اللَّهِ وَ بَاخْتِيَارِهِ» بابی در کتاب الغيبة نوشته نعمانی است (نعمانی، ۱۳۷۶: ۷۸).
۲. شیخ مفید، ج ۱، ص ۱۰۷.
۳. به جا آوردن فرمان
۴. گیرنده چیزی
۵. آنچه لازم و ضروری است.
۶. شاه قاسم انوار / غ ۹۸
۷. مصداق آیه مذکور در قرآن یافت نشد. نزدیک‌ترین روایت از آن، آیه مبارکه «وَ اللَّهُ فَضَّلَ بَعْضَكُمْ عَلَى بَعْضٍ فِي الرِّزْقِ» (نحل: ۷۱) است.
۸. دوازده پیامبر آرزو کردند که از امت من باشند.
۹. خواجه عبدالله انصاری، ۱۳۶۷: ۶۰.
۱۰. شاه نعمت‌الله ولی، ۱۳۷۴: مفردات: ۳۹.
۱۱. من تو را در دل سخنگوی خود قرار دادم و جسم خود را در اختیار کسی قرار دادم که خواستار همنشینی من است (حسینی، ۱۳۸۴: ۴)
۱۲. مولوی: غزل ۱۹۳۵.
۱۲. سرشته شده.
۱۳. مشایخ از جمله اذکار، ذکر لا اله الا الله اختیار کرده‌اند، چه صورت آن مرکب است از نفی و اثبات (کاشانی، ۱۳۸۹: ۳۲۳).
۱۴. نقش پذیرفتن

منابع

۱. ایرج‌پور، محمدابراهیم (۱۳۹۰)، «بازنگری در عرفان عصر قاجار»، نشریه ادبیات و علوم انسانی دانشگاه باهنر کرمان، شماره ۲۹، ۲۳-۳۱.

۲. تمیم‌داری، احمد (۱۳۷۳)، *عرفان و ادب در عصر صفوی*، تهران: حکمت.
۳. ذکاوتی قراگوزلو، علیرضا (۱۳۹۰)، *بازشناسی و نقد تصوف*، تهران: سخن.
۴. حسینی، مریم (۱۳۸۴)، «شعر زنان عارف تا پایان قرن چهارم هجری»، *نشریه دانشگاه ادبیات و علوم انسانی دانشگاه باهنر کرمان*، شماره ۱۸، ۱-۳۰.
۵. خواجه عبدالله انصاری (۱۳۶۷)، *مناجات‌نامه*، تصحیح منصورالدین خواجه نصیری، تهران: اقبال.
۶. شاه قاسم انوار (۱۳۹۵)، *دیوان اشعار*، تصحیح حسن نصیری جامی، تهران: مولا.
۷. شاه نعمت‌الله ولی (۱۳۷۴)، *دیوان اشعار*، با مقدمه سعید نفیسی، تهران: نگاه.
۸. زرین‌کوب، عبدالحسین (۱۳۸۳)، *ارزش میراث صوفیه*، تهران: امیرکبیر.
۹. _____ (۱۳۶۹)، *دنباله جستجو در تصوف ایران*، تهران: امیرکبیر.
۱۰. شیخ مفید (۱۴۱۳)، *فصول المختارة من العیون و المحاسن*، قم: المؤتمر العالمی لألفية الشيخ المفید.
۱۱. صفا، ذبیح‌الله (۱۳۹۰)، *تاریخ ادبیات در ایران*، ج ۵، تهران: فردوس.
۱۲. کاشانی، عزالدین محمود (۱۳۸۹)، *مصباح الهدایة و مفتاح الکفایه*، تهران: مؤسسه نشر هما.
۱۳. مولوی، جلال‌الدین (۱۳۸۱)، *کلیات شمس تبریزی*، به کوشش کاظم برگ نیسی، تهران: انتشارات فکر روز.
۱۴. نعمانی، محمد بن ابراهیم (۱۳۷۶)، *متن و ترجمه کتاب الغیبة*، ترجمه محمدجواد غفاری، تهران: نشر صدوق.

